

حلّ معمای عوارض ذاتی

حسن معلّمی*

چکیده

برای طبقه‌بندی علوم، معیارها و ضوابطی وجود دارد که یکی از آنها، در باب رابطه موضوع علم و محمول مسائل علم است که با عنوان «عرض ذاتی» شناخته می‌شود. در تعریف «عرض ذاتی»، و معیار آن، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده که از میان آنها، تفسیر عرض ذاتی به «محمولاتی که اسناد آنها به موضوع علم یا موضوع مسائل علم اسناد حقیقی باشد» بهترین دیدگاه است. مقاله حاضر، با پذیرش این دیدگاه، دیدگاه‌های دیگر را نیز نقد و بررسی کرده است.

کلیدواژه‌ها: عوارض، عوارض ذاتی، موضوع، مسائل علم.

مقدمه

از قدیم، مسئله طبقه‌بندی علوم یکی از مسائل اساسی در تعلیم و تعلم بوده است. «علم» به معنای مجموعه گزاره‌های منظم، منسجم، و به هم پیوسته (با محوریت موضوع، غرض، یا روش واحد)، دارای اجزاء، شرایط، و اهدافی است. اجزای علم عبارت‌اند از: (۱) موضوع یا موضوعات؛ (۲) مسائل؛ و (۳) مبادی، که با روش واحد یا روش‌های گوناگون به سمت غرض واحد یا اغراض متعدد تنظیم شده‌اند.

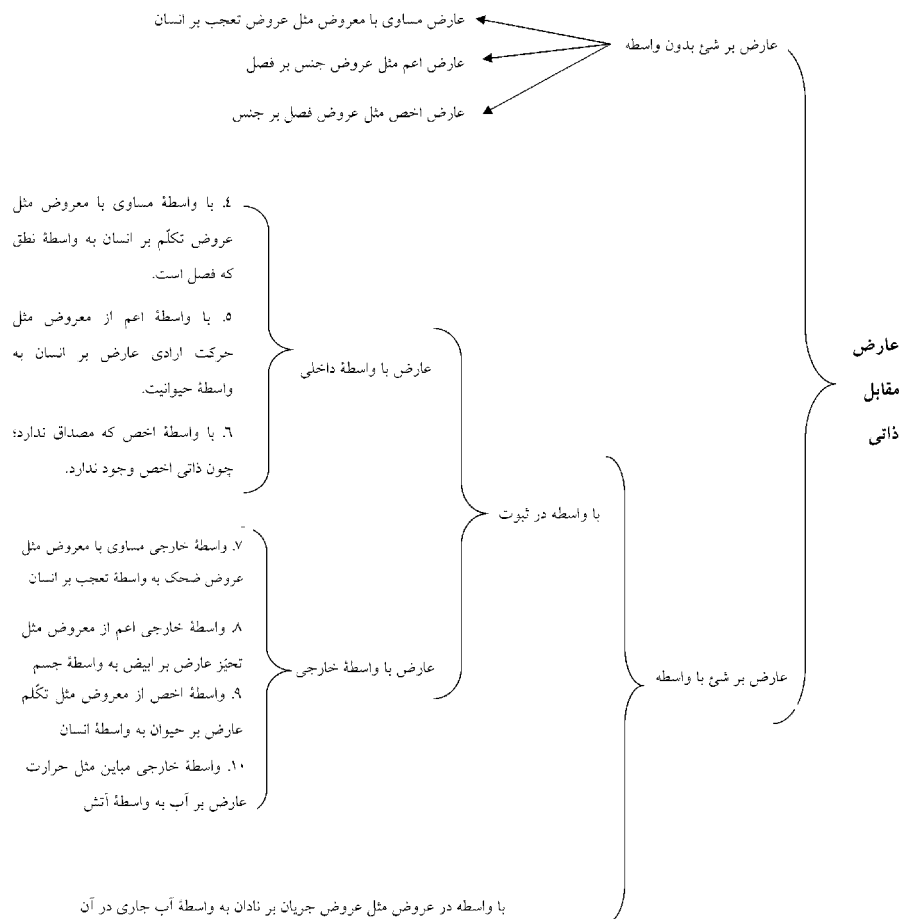
موضوع	مسائل
مبادی

در باب رابطه موضوع علم و موضوع مسائل (که یا «کل و جزء» یا «کلی و جزئی» است)، رابطه مبادی و مسائل، و رابطه موضوع علم و مسائل علم، مباحث مختلفی مطرح شده که مهم‌ترین و محوری‌ترین آن، رابطه موضوع علم و محمولات مسائل علم بوده است که با عنوان «عوارض ذاتی» بدان پرداخته‌اند. مقاله حاضر بر آن است تا چپستی «عوارض ذاتی» و ضرورت آن را بررسی، و بهترین تفسیر را در این باب معرفی کند. عناوین اصلی این مقاله عبارت‌اند از:

۱. انواع عوارض و عوارض ذاتی؛
۲. تفسیر اوّل (علامه طباطبائی)؛
۳. تفسیر دوم (ملاصدرا)؛
۴. تفسیر سوم (ملاهادی سبزواری)؛
۵. تفسیر مورد پذیرش؛
۶. نفی ضوابط؛
۷. ریشه بحث؛
۸. سخن پایانی؛
۹. نتیجه گیری.

انواع عوارض و عوارض ذاتی

«عوارض» در مقابل «ذاتیات» قرار می‌گیرند. ذاتیات چیزهایی مثل جنس و فصل، و عوارض چیزهایی غیر از جنس و فصل هستند. در هر علمی، جنس و فصل موضوع علم، در تعریف موضوع استفاده می‌شود که مبادی تصوّری علم محسوب می‌گردد و از زمره مسائل علم خارج است؛ زیرا مسائل علم قضایایی هستند که در آن علم اثبات می‌گردند. پس، «علم» به مباحث بعد از ذاتیات می‌پردازد که همان عوارض موضوع می‌باشند. در یک دسته‌بندی جامع، عوارض عبارت‌اند از:



در یک تفسیر، فقط عوارض ۱، ۴ و ۷ (که عوارض مساوی هستند) «عرض ذاتی» قلمداد می‌گردند؛ در تفسیر دیگر، عوارض اخص نیز «عرض ذاتی» محسوب می‌شوند (نظیر شماره ۳). در تفسیر سوم، همه اقسام - به جز قسم یازدهم - در مجموعه اعراض ذاتی قرار می‌گیرند. در تفسیر دیگری، حتی قسم یازدهم نیز جزء عرض ذاتی است و اساساً عرض ذاتی بدون ملاک می‌گردد. برای رسیدن به نظریه قابل قبول، نخست تفاسیر مذکور مطرح می‌شوند و سپس مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

تفسیر اول: (عَلَّامَه طِبَابَائِي)

تفسیر اول را مَلَّاصِدْرَا مطرح کرده، اَمَّا نَبْذِیْرَفْتَه؛ ولی عَلَّامَه طِبَابَائِي با جدّیت از آن دفاع کرده است. آنچه از کلام عَلَّامَه طِبَابَائِي در این باره برمی آید این است:

الف) برهان از مقدّمات یقینی تشکیل می شود؛

ب) یقین موردنظر یقین مضاعف است: یقین به اینکه «الف، ج است» و یقین به اینکه

«محال است که الف، ج نباشد»؛

ج) در مقدّمات یقینی (با این معنا)، بین موضوع و محمول، رابطه ذاتی و لزومی برقرار است؛ به گونه ای با وضع موضوع، محمول وضع می شود و با رفع آن، محمول رفع می گردد (چون اگر با وضع موضوع بتوان محمول را رفع کرد و با رفع موضوع بتوان محمول را وضع نمود، یقین موردنظر حاصل نمی شود)؛

د) نتیجه مقدّمات مذکور این است که محمول همیشه باید با موضوع علم مساوی باشد؛ ه) پس در علوم، اگر محمول اخصّی مشاهده شد، بدانید که آن محمول به تنهایی محمول نیست، بلکه با مقابل خود محمول است؛ مثل «الموجود اَمَّا واجب و اَمَّا ممکن» (که واجب و ممکن هرکدام به تنهایی اخصّی از موجودند، ولی باهم مساوی موجودند).^(۱)

نقد و بررسی:

۱. انحصار یقین در براهین، به یقین مضاعف (که موردنظر عَلَّامَه طِبَابَائِي است) صحیح نیست؛ زیرا منطقیون محسوسات، وجدانیات، متواترات را جزء یقینیات شمرده اند و این ویژگی در آنها نیست.

ممکن است در دفاع از عَلَّامَه طِبَابَائِي گفته شود، در وجدانیات و محسوسات نیز یقین مضاعف وجود دارد؛ زیرا در جمله «من شاد بودم در ساعت ده صبح»، با توجه به «ساعت ده صبح»، دو یقین وجود دارد: ۱) یقین به اینکه من شاد بودم؛ ۲) یقین به اینکه محال است ساعت ده، در عین حال که شاد بودم، شاد نباشم.

پاسخ آن است که این مضاعف بودن، گرچه مطلب حقیقی است،^(۲) مناسب نتایج

عَلَّامَه طباطبائی نیست که می‌خواهد با وضع موضوع همیشه محمول باشد و با رفع آن همیشه محمول رفع شود و کُلّ برهان او مخدوش می‌شود.

۲. چنان‌که خواهد آمد، مَلَّاصِدْرَا عروض فصل را بر جنس، با اینکه فصل اخص است، مضرّ به عرض ذاتی بودن نمی‌داند؛ چون تساوی محمول و موضوع ضرورت ندارد (حق نیز همین است). این عروض، نقض بر دیدگاه عَلَّامَه طباطبائی است؛ زیرا لازمه دیدگاه او این است که عروض هر اخص به دلیل یک تخصیص در ناحیه موضوع باشد، حال آنکه این شرط در عروض فصل وجود ندارد. از این گذشته، اگر دیدگاه عَلَّامَه طباطبائی درست باشد، لازمه آن تسلسل محال است.

۳. قضیه «چهار زوج است» قضیه‌ای یقینی است؛ هر دو یقین مورد نظر عَلَّامَه طباطبائی نیز در آن وجود دارد: یقین به اینکه چهار زوج می‌باشد و یقین به اینکه محال است که چهار زوج نباشد. اما محمول اعم از موضوع است و وجود آن در عدد شش، هشت و... مضرّ به این یقین نیست، و با رفع موضوع، محمول مطلقاً رفع نمی‌شود.

۴. وجود محمولات اخص در اکثر علوم، ناقض دیدگاه عَلَّامَه طباطبائی است. و توجیه عَلَّامَه طباطبائی تمام نیست، زیرا اولاً، لازمه اش دخول همه مباحث علمی در فلسفه است؛ ثانیاً با این توجیه، نیاز به آن‌همه برهان و دقّت نبود و مقدمات مذکور لزومی نداشت (چون بدون آنها نیز می‌توان مدّعی شد که محمول علوم همیشه مساوی با موضوع علم است).

۵. بر فرض که برهان عَلَّامَه طباطبائی تمام باشد، تساوی محمول علم با موضوع مسئله اثبات می‌شود (نه با موضوع علوم)؛ چنان‌که بزرگان در تعلیقات خود بدان اشاره کرده‌اند. (۳)

۶. در طبقه‌بندی علم، همه علوم - چه برهانی و چه غیربرهانی - مورد نظر است. همچنین، معیار دسته‌بندی علوم فقط موضوع نیست؛ بلکه روش و غایت نیز معیار شمرده شده‌اند. با این حساب، اختصاص دادن عرض ذاتی به علوم برهانی و متمرکز شدن بر رابطه موضوع علم با محمول مسائل، ضیق کردن دایره بحث به موارد بسیار

خاصی است که نه تنها ضرورت ندارد، بلکه کلّ نظام طبقه‌بندی علوم و معیارهای پذیرفته‌شده را به هم می‌ریزد.

البته، پس از بیان ضوابط کلی برای همه علوم که در ادامه مقاله حاضر خواهد آمد، ممکن است که برای بخشی از این نظام جامع، مثل علوم برهانی، برخی ضوابط خاص ارائه گردد که در همان وضعیت نیز دیدگاه علامه طباطبائی قابل مناقشه است.

۷. به نظر می‌رسد، پیش از بحث درباره معیارهای قدما یا متأخران، ضروری است که واقعیت حاکم بر علوم و محمولات علوم مختلف با موضوع علم و موضوعات مسائل دیده شود و نحوه شکل‌گیری تدریجی علوم لحاظ گردد تا قواعد و ضوابط ارائه‌شده تجریدی، و حتی دور از واقعیت‌های موجود نباشد. نگاه علامه طباطبائی بیش از اندازه تجریدی است و حتی بر فلسفه نیز قابل تطبیق نیست.

۸. ضوابط و معیارهای طبقه‌بندی علوم نیز دو قسم می‌تواند باشد:

الف) ضوابط بسیار دقیق و ریاضی وار (که خط‌کشی‌های بسیار دقیق و جامع مانع را به همراه داشته باشد)؛

ب) ضوابط عقلانی و مرجّحات عقلانی (که ناظر به معیارها، واقعیت‌ها، اهداف، گستردگی علوم، توسعه علوم و امثال آن می‌باشد و ممکن است که از لحاظ مختلف تغییر کند؛ توضیح این بخش در ادامه مقاله حاضر خواهد آمد.) ظاهراً علامه طباطبائی فقط به معیارهای قسم اول نظر داشته است؛ حال آنکه در طبقه‌بندی علوم، توقّف بر معیارهای دسته اول تکلف آور و مشکل‌ساز خواهد شد. البته، ممکن است که در بعضی از علوم، افزون بر ضوابط دسته دوم، پاره‌ای از ضوابط قسم اول نیز جاری شود؛ ولی بسط دادن این ضوابط به همه علوم، نه ممکن است و نه تکلف‌زدا و مشکل‌گشا.

روشن است که در تفسیر علامه طباطبائی، فقط عوارض ۱، ۴ و ۷ جزء عوارض ذاتی هستند و مابقی همه عرض غریب به شمار می‌روند.

تفسیر دوم: (ملاصدرا)

در تفسیر ملاصدرا معیار آن است که: محمول مسئله باید «مقتضای ذات موضوع»، و به تعبیر دیگر، «لذات الموضوع» باشد؛ ولی لازمه «لذات الموضوع» بودن، تساوی محمول و موضوع نیست، بلکه محمول اخص را نیز شامل می‌شود.

شایان ذکر است، محمول‌های اخص دو قسم هستند: گاهی محمول اخص عارض بر موضوع اعم نمی‌شود، مگر بعد از اینکه موضوع اعم توسط یک عارض دیگر تخصیص بخورد تا زمینه برای عروض این اخص فراهم گردد (مثل «حیوان» که ابتدا باید ناطق شود تا تعجب یا ضحک بر او عارض گردد)؛ ولی گاهی عارض اخص، با آمدن خود، موضوع را تخصیص می‌زند (مثل «فصل» که گرچه ذاتی نوع است، ولی نسبت به جنس عرض به شمار می‌رود، و با عروض خود بر جنس، جنس را تخصیص می‌زند و برای عروض خود، نیاز به تخصیص قبلی ندارد).

ملاصدرا عروض محمولات اخص از قبیل قسم اول را منافی عرض ذاتی بودن می‌داند، ولی معتقد است که عوارض قسم دوم - همه - عرض ذاتی محسوب می‌شوند و اخص بودن آنها با «لذات الموضوع» بودن آنها منافات ندارد. او انحنا و استقامت خط را که در کلمات مشابیهان برای خط و کم متصل آمده است، عرض ذاتی می‌داند؛ گرچه اخص از موضوع علم است. وی می‌گوید: کلمات مشابیهان مثل فارابی و ابن‌سینا، آن‌گونه که بعضی گمان کرده‌اند، متناقض نیست. او همه اعراض اخص در فلسفه را مثل وجوب و امکان برای وجود، از همین قسم می‌داند.^(۴)

شارحان کلام^(۵) ملاصدرا حتی جوهر و عرض، نفس و عقل و جسم، و کم و کیف و وضع بودن، و نیز متصل و منفصل بودن کم را مشمول معیارهای این فیلسوف می‌دانند؛ زیرا همه این امور، به جعل واحد، برای وجود پیدا می‌شود؛ نه اینکه نخست «وجود» ممکن شود، سپس، عرضیت بر او عارض گردد، برخلاف «ضحک» (که اول، حیوان ناطق می‌شود؛ سپس، ضحک بر او عارض می‌گردد).

ملاصدرا، در ادامه، توجیهاات قوم را برای حلّ مشکل تناقض بین «لذات الموضوع» بودن و «اخص» بودن برمی شمارد و به نقد آنها می پردازد. یکی از این توجیهاات همان توجیهی است که بعدها، علامه طباطبائی آن را پذیرفته است: محمول، با مقابل خود، مساوی با موضوع علم گردد.^(۶)

اشکال عمده این توجیه آن است که معیاری برای توقّف تقسیم «وجود» ندارد؛ برای مثال، اگر موضوع فلسفه «وجود» است، واجب و ممکن به تنهایی با آن مساوی نیستند، بلکه با هم با آن مساوی اند. جوهر و عرض نیز با «وجود» مساوی نیستند؛ بلکه جوهر و عرض مساوی با ممکن، و ممکن با واجب مساوی با «وجود» هستند. همچنین، اقسام عرض با اقسام جوهر (در کنار واجب)، با «وجود» مساوی هستند. اما سؤال این است که: کجا تقسیم را متوقّف کنیم و وارد علوم دیگر نشویم؟ این کار را با قرارداد انجام دهیم یا با ملاک؟ اگر با قرارداد باشد، کلّ برهان علامه طباطبائی مخدوش می شود و اگر با ملاک باشد، علامه ملاک ارائه نداده است. از این رو، ملاصدرا این توجیهاات را منافی طبع سلیم می داند.^(۷)

نقد و بررسی:

اشکال ملاصدرا بر توجیهاات قوم وارد است؛ دیدگاه علامه طباطبائی نیز با بیان ملاصدرا نقد شده است. به نظر می رسد، تفسیر ملاصدرا پذیرفتنی تر از کلام علامه طباطبائی است؛ ولی در عین حال، این تفسیر در کلّ علوم جاری نیست و حتی در فلسفه نیز موارد نقض دارد. بر فرض آنکه این تفسیر در بیشتر علوم برهانی جاری باشد، التزام به آن ضرورتی ندارد؛ چنانکه محقق اصفهانی در *نهایة الدریه* یادآور شده است.

اولاً، معیار طبقه بندی برای همه علوم مطرح است، ثانیاً، معیار طبقه بندی علوم فقط موضوع نیست (بلکه غرض و روش نیز در مواردی معیار است)، و ثالثاً، همه علوم موضوع واحدی ندارند (مخصوصاً اگر با معیار روش یا غرض تدوین شوند؛ از این رو، رابطه بین موضوع علم و محمول مسائل نباید همیشه محلّ نظر باشد، بلکه باید بر موضوع مسئله با محمول مسئله تأکید کرد که در آن صورت نیز تساوی محمول مسئله با

موضوع لازم نیست، چنان‌که ملاًصدر تصریح کرده است. پس اساساً قید «لذات الموضوع» نیز هیچ ضرورتی ندارد؛ چنان‌که در ادامه این مقاله بررسی می‌شود.

تفسیر سوم: (ملّاهادی سبزواری)

از نظر ملّاهادی سبزواری، در تعلیقه اسفار، ملاک «عرض ذاتی» بودن - همانا - اسناد حقیقی محمول به موضوع است؛ او اعم و اخص بودن، با واسطه و بی‌واسطه بودن، و امثال آن را ملاک نمی‌داند.

توضیح آنکه در دو جمله «آب جاری است» و «ناودان جاری است»، اسناد «جریان» به «آب» حقیقی است؛ ولی اسناد «جریان» به «ناودان» مجازی می‌باشد (به مناسبت ظرفیت ناودان برای آب).

در علوم، آنچه در رابطه بین محمول مسئله و موضوع علم ضروری می‌باشد همانا اسناد حقیقی محمول به موضوع است و فرقی بین محمول مساوی، اخص و حتی اعم، و با واسطه و بی‌واسطه نیست. برای نمونه، اسناد واجب و ممکن یا جوهر و عرض و یا احکام جوهر و عرض و حتی احکام اعراض به «موجود» باید اسناد حقیقی باشد؛ مثل اینکه گفته شود: «بعض الموجود واجب»، «بعض الموجود عرض او جوهر»، و امثال آن، و همین مقدار کافی است. حتی اگر «آب» موضوع علمی باشد و حرارت را به آن نسبت دهیم، چون اسناد حرارت به آب اسناد حقیقی است، محمول ما محمول علم مذکور خواهد بود؛ هرچند عروض حرارت بر آب واسطه‌ای و واسطه مباین نیز می‌خواهد و اعم از آب هم هست. پس، محمول می‌تواند:

۱. مساوی یا اخص و یا اعم باشد؛

۲. با واسطه باشد یا بی‌واسطه؛

۳. واسطه اعم باشد یا اخص؛^(۸)

۴. واسطه داخلی باشد یا خارجی؛

۵. واسطه خارجی مباین باشد یا غیرمباین.

با این حساب، از میان اقسام یازده گانه، فقط قسم یازدهم (که اسناد مجازی می باشد) از عرض ذاتی خارجی است.

مرحوم سبزواری، در ادامه، به توجیه سخن قدما می پردازد. او از قول قدما نقل می کند که گفته اند: «عرض ذاتی خارج محمولی است که عارض یا ملحقّ به شیء می شود "لذاته" و یا "لامر یساویه".» وی خود می گوید: مراد این بزرگان از «لذاته» علیّت و اقتضا نیست که در محمولات اخصّ و امثال آن دچار مشکل شویم، بلکه مراد «نفی واسطه در عروض» است و اینکه وصف به حال شیء باشد، نه وصف به حال متعلّق شیء (مثل جریان آب باشد، نه جریان ناودان).

نقد و بررسی:

از مرحوم سبزواری باید سؤال کرد که در تعریف مذکور، «موضوع» مورد نظر موضوع علم است یا موضوع مسئله؟ ظاهراً به دلیل هم سیاق بودن با سخن قوم، باید «موضوع علم» مقصود باشد. در این صورت، اشکالات محقق اصفهانی^(۹) و امام خمینی^(۱۰) بر مباحث کفایة الاصول (نوشته آخوند خراسانی)، بر سبزواری نیز وارد خواهد بود.

توضیح آنکه اگر گفته شود: «عرض ذاتی عبارت است از محمولی که اسنادش به موضوع علم اسناد حقیقی باشد»، آن گاه این تعریف در علوم هم چون پزشکی صادق نخواهد بود؛ زیرا موضوع علم طب «بدن انسان (از جهت صحت و مرض)» می باشد؛ موضوع مسائل این علم نیز یا چشم است یا گوش یا دیگر اعضا. و اسناد محمولات مسائل این علم به موضوع این علم نمی تواند اسناد حقیقی باشد؛ چون ویژگی های اجزای کل، همیشه وصف کل نخواهد بود. اگر موضوع مورد نظر اعم از موضوع علم و موضوع مسائل باشد یا فقط موضوع مسائل مقصود باشد، این اشکال وارد نخواهد بود. عبارت آخوند خراسانی چنین است: «انّ موضوع کلّ علم، و هو الذی یبحث فیه عن عوارضه - ای بلا واسطه فی العروض - هو نفس موضوعات مسائله عیناً...»^(۱۱) در این

عبارت، ضمیر موجود در واژه «عوارضه» به «موضوع کُلّ علم» بازمی‌گردد و به همین دلیل، مورد اشکال امام علیه السلام و محقق اصفهانی واقع شده است. اما این دو بزرگوار، به ویژه امام علیه السلام، مطلق ضابطه را در این باب نفی کرده‌اند؛ در حالی که اگر موضوع اعم در نظر گرفته شود، مشکل مرتفع می‌شود و ضابطه خوبی نیز خواهد بود که در ادامه این مقاله بیشتر توضیح داده خواهد شد.

تفسیر مورد پذیرش

به نظر می‌رسد، در صورتی که ابهام از تفسیر سبزواری زدوده شود، این تفسیر بهترین تفسیر است؛ البته اگر توجیحات سبزواری از کلمات قدما نیز کنار گذاشته شود، یعنی عرض ذاتی این‌گونه تفسیر گردد: «محمولی که اسناد آن به موضوع علم یا موضوع مسائل علم، اسناد حقیقی باشد.»

گفتنی است، علوم با سه معیار طبقه‌بندی می‌شوند: ۱. موضوع؛ ۲. غایت؛ ۳. روش.

علمی که با موضوع طبقه‌بندی می‌شوند، دو دسته هستند:

۱. علمی که رابطه موضوع علم با موضوع مسائل، رابطه کلی و جزئی است؛

۲. علمی که رابطه موضوع علم با موضوع مسائل، کل و جزء است.

دسته اول شامل فلسفه، فیزیک، منطق، ریاضی، شیمی، علم نحو، علم صرف و امثال آنهاست. موضوعات مسائل این علوم مصداق موضوع علم می‌باشند؛ نظیر واجب و ممکن، جوهر و عرض، عقل، نفس، جسم، کم و کیف و امثال آنها (که مصداق «موجود» هستند).

در دسته دوم، همچون علم طب، موضوع مسائل علم اجزای موضوع علم هستند و مصداق آن محسوب نمی‌شوند؛ مثل چشم و گوش یا حلق و بینی (که اجزای بدن هستند).

روشن است که ویژگی و صفات و محمولات حقیقی چشم و گوش یا حلق و بینی را

نمی‌توان به کلّ بدن نسبت داد و نسبت در این صورت مجازی خواهد شد. پس، اسناد محمولات مسائل علوم به موضوع علم در مواردی حقیقی، و در مواردی مجازی است. اگر شرط کنیم که اسناد محمولات مسائل به موضوع علم اسناد حقیقی باشد، قاعده نقض می‌شود.

افزون بر این مطلب، باید از تعدّد معیارهای تقسیم‌بندی علوم یاد کرد که گاهی غایت و گاهی روش است. در این صورت، اگر علمی با غایت شکل گرفت و آن قدر موضوعات مسائل متغایر و متباین باشند که عنوان واحد و جامعی نداشته باشند، اسناد محمول به موضوع علم سالبه به انتفای موضوع است.

پس اگر موضوع را اعمّ از موضوع علم و موضوع مسئله قرار دهیم، در علوم که موضوع واحدی دارند و مسائل آنها دارای محمولات مساوی با آن علم هستند (مثل اصالت و تشکیک و بالفعل مطلق، خارجیت مطلق، و امثال آنها که مساوی با «موجود» هستند)، اسناد این محمولات به موضوع علم حقیقی است؛ ولی مسائل دیگری که از این ویژگی بهره‌مند نیستند و یا علمی که رابطه موضوع علم با موضوع مسائل جزء و کل می‌باشند، اسناد محمول مسئله به موضوع مسئله حقیقی است، ولی همان اسناد به موضوع علم حقیقی نیست.

پس، در باب همه علوم می‌توان چنین گفت:

۱. در هر علمی، از «عوارض ذاتی» موضوع علم یا موضوع مسائل علم بحث می‌شود؛

۲. «عوارض ذاتی» محمولاتی هستند که اسناد آنها به موضوع علم یا موضوع مسائل

علم، اسناد حقیقی است.

در ادامه این دو معیار کلی، می‌توان معیارهایی را به علوم خاص افزود. دو معیار یادشده، در علوم مثل تاریخ و جغرافیا نیز که دارای قضایای شخصی هستند (نه قواعد کلی)، جاری است. اگر گفته شود: «نادرشاه به هندوستان حمله کرد»، این مسئله و محمول آن مربوط به علم و عرض ذاتی آن است؛ چون اسناد آن به موضوع مسئله اسناد

حقیقی شمرده می‌شود. این دو معیار، همچنین، در علوم تجربی مثل فیزیک و شیمی، در علوم عقلی مثل ریاضی و فلسفه و منطق، در علوم نقلی مثل حدیث و فقه و حتی در علوم قراردادی مثل ادبیات و لغت نیز جاری است؛ وقتی گفته می‌شود: «الفاعل مرفوع»، طبق قرارداد، اسناد مرفوع به فاعل اسناد حقیقی است (یعنی بعد از قرارداد و پذیرش آن، اسناد مرفوع بودن اسناد حقیقی است).

نفی ضوابط در بحث طبقه‌بندی علوم

ظاهر کلمات محقق اصفهانی و امام علیه السلام بیانگر نفی همه ضوابط، حتی ضابطه «اسناد حقیقی»، در بحث طبقه‌بندی علوم است؛ ولی چون نمی‌توان با مدّعی این دو حکیم موافقت کرد، باید کلام آنان را بررسی نمود تا مقصودشان روشن شود.

محقق اصفهانی

محقق اصفهانی می‌نویسد:

التزام به «عدم واسطه فی العروض»، یعنی «اسناد حقیقی»، غیرضروری است. و سرّ آن این است که حقیقت هر علم عبارت است از مجموعه قضایای متفرقه‌ای که غرض خاص، آنها را به دور هم جمع کرده است و همین قضایای مسائل علم هستند و محمولات این قضایا «اعراض ذاتی» موضوعات خود هستند و همین مقدار کار علم را سامان می‌دهد و موضوع علم دائماً و همیشه مورد بحث در علوم نیست که محمولاتی برای آن اثبات گردد. پس، ضرورت ندارد محمولات قضایا و مسائل علم را اعراض ذاتی موضوع جامع علم بدانیم. (۱۲)

نقد و بررسی:

اولاً، همه علوم بر اساس غرض تدوین نمی‌شوند.

ثانیاً، اکثر علوم، حتی بعضی از علوم که بر اساس غرض تدوین می‌شوند، موضوع

دارند و یا می‌توان برای آنها عنوان جامعی را انتخاب کرد. ثالثاً، علومی که دارای موضوع جامع هستند، غالباً احکام مساوی با موضوع علم نیز دارند.

پس، اختصاص اعراض ذاتی به مسائل وجهی ندارد، همان‌گونه که اختصاص آن به موضوع علم نیز دارای وجهی نیست؛ بلکه باید گفت: محمولات مسائل علوم «اعراض ذاتی» موضوع علم یا موضوع مسائل هستند تا هر دو وجه حفظ شود.

امام خمینی رحمته‌الله

اهمّ مطالب امام رحمته‌الله عبارت‌اند از:

۱. هر علمی مجموعه‌ای از قضایاست که دارای خصوصیتی هستند که غرض واحدی (وحدت سنخی) بر آنها مترتب است؛
۲. وحدت علم، مثل وجود علم، اعتباری است؛
۳. همه علوم از نقص به کمال حرکت کرده‌اند؛
۴. قضایای علوم گاه حقیقی، گاه اعتباری، گاه کلی، و گاه شخصی است؛
۵. نسبت موضوع علوم برخوردار از موضوعات مسائل، یا کلی و جزئی است و یا کلّ و جزء؛
۶. پس، این سخن که «موضوع هر علمی آن چیزی است که در آن علم، از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود»، هیچ مبنایی ندارد، چه اینکه عرض ذاتی را به تفسیر قدما تفسیر کنم یا به عدم واسطه در عروض (اسناد حقیقی)، زیرا این تفسیر به علم طب که رابطه موضوع علم با موضوعات مسائل کلّ و جزء است نقض می‌شود؛
۷. بر این اساس، انحصار رابطه موضوع علم با موضوعات مسائلی به کلی و جزئی غلط است؛
۸. این مطلب که «هر علمی باید موضوع واحد و جامع داشته باشد» مطلبی بدون

مبناست، زیرا هر علمی - همچون علم فقه - به تدریج حاصل شده و مؤسس آن از اوّل موضوع جامعی نداشته است؛

۹. از این رو، سخن گفتن از اینکه هر علمی موضوعی دارد و محمولات علم عوارض ذاتی موضوع علم هستند، و به دنبال آن بیان تکلفات بی مزه برای تصحیح این دو قاعده و گنجاندن بسیاری از مباحث علوم در خارج از علم، هیچ وجهی ندارد؛

۱۰. چه داعی ای وجود دارد که موضوع علم فقه را «فعل مکلف» بدانیم و قصد داشته باشیم دو قاعده مذکور را بر آن تطبیق کنیم (با اینکه در موارد مختلف امکان ندارد)؟

۱۱. چه لزومی دارد موضوع فلسفه را «وجود» بدانیم و بر آن باشیم که با تکلف، همه مسائل را به آن ارجاع دهیم و قاعده «عرض ذاتی» را بر آن تطبیق کنیم؟!

۱۲. اکثر قضایای علوم سلبی هستند که مفادشان قطع نسبت است و با قاعده «اعراض ذاتی» سازگاری ندارند.

حاصل آنکه: وضع قوانینی بدون مبنا که مشکل‌گشا نیستند، بلکه مشکل‌آفرین هستند، چه لزومی دارد؟! (۱۳)

نقد و بررسی:

امام علیه السلام در نفی عوارض ذاتی به تفسیر قدما و یا امثال علامه طباطبائی، مطالب ارزشمندی فرمودند؛ ولی نیاز به نفی مقدار مفید نیست.

مقدار مفید از این قرار است:

۱. علوم با سه معیار طبقه‌بندی می‌شوند: موضوع، غایت، و روش؛
۲. همه علوم که با موضوع طبقه‌بندی می‌شوند، و پاره‌ای از علوم غیر آن، دارای موضوع واحدی هستند؛

۳. نسبت موضوع علم به موضوع مسائل، یا کلّ و جزء است یا کلی و جزئی؛

۴. مسائل هر علمی مجموعه قضایایی هستند که نسبت محمول آنها با موضوع علم یا

- موضوع مسئله، «عرض ذاتی» است؛
۵. «عرض ذاتی» آن است که اسناد آن به موضوع علم یا موضوع مسئله، اسناد حقیقی باشد؛
۶. در قضایای اعتباری نیز در ظرف اعتبار، اسناد محمول به موضوع اسناد حقیقی است؛
۷. در قضایای سالبه نیز اسناد سلب می‌تواند حقیقی باشد؛
۸. در قضایایی که موضوع واحدی ندارند، اسناد محمول مسائل به موضوعات مسائل باید اسناد حقیقی باشد و اسناد حقیقی به موضوع علم لازم نیست؛
۹. تدریجی بودن با قاعده مندی منافاتی ندارد.

ریشه بحث

بحث عرض ذاتی به ارسطو بازمی‌گردد. عبارت او در این باب چنین است: «دانشی هست که به موجود چونان موجود و متعلقات یا لواحق آن به خودی خود نگرش دارد.»^(۱۴)

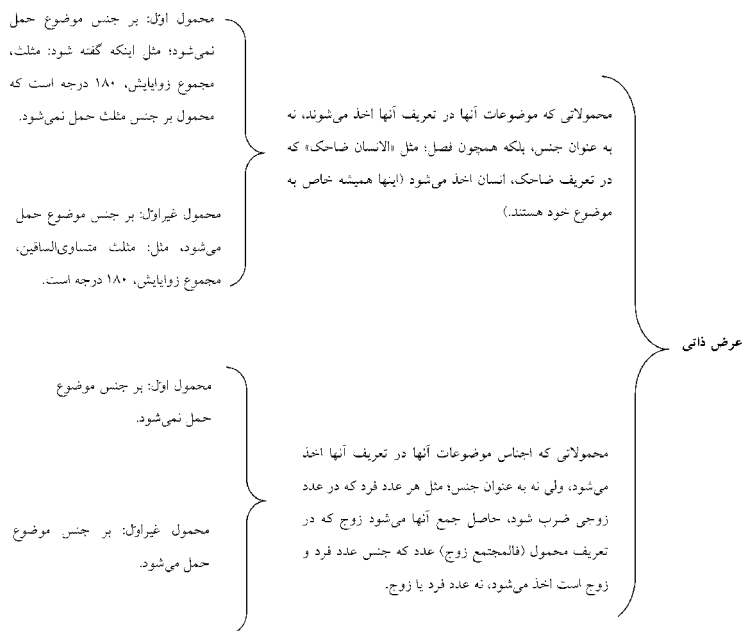
عبارت فارابی چنین است:

«والمحمولات الذاتية صنفان:

احدهما: الّذی هو جوهر موضوعاتها و طباعها أنّ یحمل علیها هذه المحمولات و ذلك مثل قولنا: کلّ انسان حیوان و اشباه ذلك.

و الصنف الثانی: هو الّذی جوهره و طباعه أنّ یوجد فی موضوعاته و هذه تسمی "الاعراض الذاتیه" مثل وجود الحركة و السكون فی الاجسام.»^(۱۵)

دسته اول محمولاتی هستند که ذات موضوع آنها را می‌طلبد که ذاتیات هستند؛ دسته دوم محمولاتی هستند که طالب آن‌اند که در موضوعات خاص باشند، نظیر حرکت که می‌طلبد در جسم باشد (با جسم سنخیت دارد، نه با هر جوهری مثل عقل). در ادامه، فارابی اقسام عرض ذاتی را برمی‌شمارد که نمودار آن چنین است:



در اقسام مورد نظر فارابی، محمولات نسبت به موضوع خود یا مساوی اند یا اعم و یا اخص. (۱۶)

عبارت ابن‌سینا چنین است:

«إشارة: و ربّما قالوا فی المنطق ذاتی فی غیر هذا الموضوع منه، عنوانه غیر هذا المعنی، و هو المحمول الذی يلحق الموضوع من جوهر الموضوع و ماهيته مثل ما يلحق المقادير او جنسها من المناسبتة و المساواة و الاعداد من الرّؤجته و الفردیه و الحيوان من الصحّة و المرض و هذا القیيل من الذاتیات یخصّ باسم الاعراض الذاتیه.» (۱۷)

عبارت دیگر ابن‌سینا از این قرار است:

«ولواحق التّی من جهة ما هو ما ليس یحتاج الشّیء فی لحوقها له الی أن تلحق شیئاً آخر قبله اوالی أن یصیر شیئاً آخر فتلحقه بعده... و من هذه اللواحق اله تلحق

الشیء من جهة ما هو ما هو اخص منه، و منها ما ليس اخص منه، و التي هي اخص منه منها فصول و منها اعراض...» (۱۸)

در این عبارت، اخص بودن «عرض ذاتی» پذیرفته شده، و این برخلاف نظر علامه طباطبائی است.

همچنین، در مواردی، این سینا اقسام عرض ذاتی را بیان می‌کند که نمودار آن چنین است: (۱۹)

- عرض ذاتی
۱. در تعریف عرض، معروض اخذ شود؛ مثل انف در حد فطوست. فطوست عرض ذاتی انف است و عدد در حد زوج که زوج عرض ذاتی عدد است و خط در استقامت و انحنا.
 ۲. در تعریف عرض، موضوع معروض اخذ شود مثل مساوات با دو قائمه از عوارض ذاتی زوایای خارجی دو خط متوازی در یک جهت است. مساوات حمل می‌شود بر «زوایا»، و «زاویه» عارض می‌شود بر «الخارج من المتوازين» که منظور زوایای بیرون از خط متوازی است. پس، در تعریف مساوات باید «جهت خارج از متوازين» را اخذ کنیم که موضوع معروض است.
 ۳. در تعریف، جنس معروض در تعریف عرض اخذ می‌شود که جنس باید با موضوع علم مساوی باشد؛ مثل حمل مایع بر آب که در تعریف مایع، جسم اخذ می‌شود.

گفتنی است که مظنر، به صورت شفاف‌تر، سخن قدما را در ضمن مثال‌های «علم نحو» توضیح داده است. (۲۰)

سخن پایانی

قدما نخست عروض و لحوق «لذاته»، «لذات الموضوع»، و «من جوهر الموضوع و ماهیته» را در تعریف «عرض ذاتی» اخذ کرده، و سپس معیار روشن‌تر و کاربردی‌تری ارائه داده‌اند که بدین شرح است:

عرض ذاتی یک موضوع عبارت است از محمولی که:

۱. موضوع در حدّ و تعریف آن اخذ شود، مثل «الانسان ضاحک» - که در تعریف ضاحک، انسان اخذ می‌شود.

۲. موضوع معروض (مثل جنس موضوع) در تعریف عرض اخذ می‌شود، مثل «الفاعل مرفوع» - که در تعریف المرفوع، فاعل اخذ نمی‌شود، بلکه «کلمه» اخذ می‌شود که معروض فاعل است و فاعل بر آن عارض می‌شود. در تعریف مرفوع، گفته می‌شود: کلمه‌ای است که علامت رفع داشته باشد.

۳. جنس معروض (جنس الجنس) اخذ می‌شود (موضوع یا موضوع معروض اخذ می‌شود)، مثل «فعل ماضی مبنی است» - که در تعریف «مبنی»، فعل ماضی و فعل اخذ نمی‌شوند؛ بلکه «کلمه» اخذ می‌شود.

۴. معروض جنس در تعریف اخذ می‌شود (موضوع و معروض موضوع و جنس معروض اخذ نمی‌شوند)؛ مثل: «مفعول مطلق منصوب است» - که در تعریف «منصوب»، مفعول مطلق و مفعول اخذ نمی‌شوند؛ بلکه معروض مفعولیت، که «کلمه» است، اخذ می‌گردد و گفته می‌شود: «منصوب کلمه‌ای است که علامت نصب داشته باشد.»

تذکر این نکته ضرورت دارد که چون «کلمه» به اسم، فعل، و حرف تقسیم می‌شود، مظنّن آن را جنس اسم، فعل، و حرف می‌داند؛ ولی از آن به مثابه جنس مفعولیت و فاعلیت یاد نمی‌کند، بلکه آن را معروض مفعولیت، فاعلیت، و مرفوعیت می‌داند. با این حال، او در نهایت گفته است که کلمه برای همه حکم جنس را دارد.

نکته مهم آن است که در مثال‌های فارابی، ابن‌سینا، و مظفر، در تبیین دیدگاه قدما، تأکید بر محمولات مسائل علوم و رابطه آنها با موضوع مسائل می‌باشد و توجهی به موضوع جامع علم نمی‌شود. این امر بیانگر آن است که عرض ذاتی در تعریف و موارد و مصادیق، ناظر به موضوع مسئله است. اگر این مطلب را بپذیریم، فقط به دنبال رابطه موضوع جامع علم با محمولات مسائل نباشیم، اخص بودن «عرض ذاتی» را چنان‌که ابن‌سینا پذیرفت بپذیریم، و تساوی را شرط نکنیم، بسیاری از اشکالات برطرف می‌گردد.

اگر کسی عرض ذاتی را به موضوع علم مقید کند که باید «لذات موضوع علم» باشد و موضوع علم و یا جنس موضوع علم و امثال آن در تعریف اخذ شود، هم فی‌نفسه غلط است و هم تناقض در کلمات بزرگان لازم می‌آید؛ زیرا از یک طرف، «جنس موضوع» و یا «معروض موضوع» اعم از موضوع است و از طرف دیگر، بزرگان قید کرده‌اند که این چنین موضوع و یا معروض موضوع نباید از موضوع علم اعم باشد. از این گذشته، اکثر محمولات علوم اخص از موضوع علم، و نه مساوی با آن هستند. به نظر می‌رسد که تعریف مرحوم سبزواری، با اصلاحیه و تکمله‌ای که در آن ایجاد شد، بهترین تعریف برای عرض ذاتی است. این تعریف، در عین حال که طبق ضابطه و قاعده است، نفی قواعد و ضوابط نیز نیست.

نتیجه‌گیری

۱. برای طبقه‌بندی علوم، سه معیار به دست داده شده است:

الف. موضوع؛ ب) غایت؛ ج) روش.

۲. در علومی که با موضوع طبقه‌بندی شده‌اند، موضوع واحد و جامع (و دربرگیرنده همه مسائل) دائماً وجود دارد؛ ولی در علومی که با روش طبقه‌بندی شده‌اند (مثل علوم عقلی و نقلی و علوم تجربی) و نیز در علومی که با غایت به طبقه‌بندی آنها پرداخته‌اند

(مثل علم فقه)، ممکن است بتوان موضوع جامع و واحدی در نظر گرفت (نظیر «عناصر مشترک در استنباط» در اصول فقه) و ممکن است نتوان این کار را انجام داد. از این رو، ضرورت ندارد هر علمی موضوع واحد و جامعی داشته باشد. آنچه اهمیت دارد وجود موضوعات مسائل است و رابطهٔ محمولات مسائل با موضوعات مسائل.

۳. علوم دارای اجزای مختلفی هستند که این اجزا عبارت‌اند از:

الف. موضوع علم؛ ب) مسائل؛ ج) مبادی. (۲۱)

موضوع علم، محور مسائل علمی است؛ مثل «الموجود» در فلسفه، «جسم» در فیزیک یا شیمی، و «کلمه و کلام» در علم نحو. مسائل، قضایایی هستند که در هر علم، اثبات و تبیین می‌گردند؛ مثل «الوجود اصیل»، «الفاعل مرفوع» و امثال آن. مبادی، تصوّرات یا تصدیقاتی هستند که تصوّرات و تصدیقات علم با آنها تعریف، و بر آنها استدلال می‌شود.

۴. در علوم که دارای موضوع واحدی هستند، رابطهٔ موضوع علم با موضوعات مسائل دو نوع است: الف) کلی و جزئی؛ ب) کل و جزء.

۵. رابطهٔ بین موضوع یک علم و محمول مسائل علم از مباحث مهم در طبقه‌بندی علوم است که با عنوان «عرض ذاتی» مطرح می‌شود. عده‌ای تساوی محمولات علوم با موضوع علم را ضروری شمرده، عده‌ای اخص بودن را در مواردی مضر ندانسته، و عده‌ای اسناد حقیقی محمول مسائل به موضوع علم را کافی دانسته‌اند. نظریهٔ مورد قبول این است که: «اسناد محمولات مسائل به موضوع علم یا موضوعات مسائل، اسناد حقیقی باشد.»

۶. ریشهٔ بحث عرض ذاتی در عبارتی از ارسطو و سپس فارابی و ابن‌سیناست و کلمهٔ «لذاته» یا «لذات الموضوع» و یا «يلحق الشيء بماهيته» و امثال آن موجب این مباحث شده است؛ در حالی که فارابی و ابن‌سینا در تفصیل مطالب خود در باب ارائهٔ ملاک، مطالبی بیان کرده‌اند که نه تساوی لازمهٔ آن است و نه علیت و اقتضای ذات موضوع علم

نسبت به عوارض و محمولات مسائل.

۷. حرکت با ضوابط و قواعد و معیار در طبقه‌بندی لازم است؛ ولی ضوابط مورد نظر اعم است از ضوابط دقیق و ریاضی‌گونه، معیارهای جامع و مانع، و ضوابطی که جنبه مرجّحات عقلانی و عقلایی دارند. آنچه اهمیت دارد، ضوابط دسته دوم است؛ ضوابط دسته اول را شاید فقط در علوم ریاضی و برهانی محض بتوان اجرا کرد. البته، همان‌جا نیز این ضوابط، اگر موجب تکلف شود، ضرورت ندارد؛ چون ارائه قواعد برای طبقه‌بندی و سهولت در تعلیم و تعلّم است و اگر ایجاد مشکل کند، ضرورتی ندارد، بلکه مضرّ است.

معیارهای سه‌گانه در طبقه‌بندی علوم (موضوع، غایت، و روش) بهترین دلیل بر مطلب بالاست؛ چون وجود سه معیار امکان تداخل مسائل را نفی نمی‌کند و همین امر باعث می‌شود در مواردی امکان معیار جامع و مانع - آن هم براساس موضوع علم - وجود نداشته باشد.

۸. شاید بهتر باشد نخست علوم را از لحاظ روش به چهار دسته تقسیم کنیم: الف) عقلی؛ ب) نقلی؛ ج) تجربی؛ د) استحسانی. و سپس، در هر روش، تقسیمات را بر اساس موضوع یا غایت ادامه دهیم. یا نخست علوم یک‌روشی و چندروشی و سپس روش‌ها و سپس معیار فوق و یا غایات را مطرح کنیم. یا علوم را از همان اول بر اساس موضوعات جدا، و در ادامه از روش‌ها و غایات استفاده نماییم.

۹. توسعه علوم در مواردی اقتضا می‌کند که اجزای یک علم، مثل علم طب، هرکدام به یک علم جدا تبدیل گردند.

۱۰. مبادی تصوّری و تصدیقی پراکنده یک علم در علوم مختلف ممکن است به جهت سهولت در دست‌یابی و تعلیم و تعلّم مقتضی، علمی تحت عنوان فلسفه آن علم باشد.

۱۱. رئوس ثمانیه در علم، بر اثر گستردگی، ممکن است علمی جداگانه را به خود

اختصاص دهند.

۱۲. علوم میان‌رشته‌ای خود باب جدیدی در بحث طبقه‌بندی علوم باز می‌کنند.

۱۳. البته، در همه این موارد، «اسناد حقیقی محمول مسئله به موضوع مسئله» قابل حفظ است و مخدوش نمی‌گردد؛ زیرا اسناد مجازی علم نیست. حتی در علوم قراردادی و استحسانی مثل هنر و ادبیات نیز هرچند اساس علم بر قرارداد و وضع باشد، بعد از وضع، اسناد حقیقی است.

۱۴. سرشت این‌گونه مباحث ایجاب می‌کند که بیان نکته‌ها و به‌کارگیری دقت‌ها هیچ‌گاه پایان نپذیرد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ملأصدرا، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، ج ۱، ص ۲۸-۳۵.
- ۲- برای آگاهی از اینکه در معرفت‌شناسی، یقین لازم همین مقدار است و بیش از آن لازم نیست (گرچه خوب است)، ر.ک: حسن معلّمی، *پیشینه و پیرنگ معرفت‌شناسی*، (بخش «تعریف معرفت حقیقی»).
- ۳- محمدتقی مصباح، *تعليقه على نهاية الحكمة*، ص ۱۲؛ غلامرضا فیاضی، *تعليقات بر نهاية الحكمة*، ج ۱، ص ۲۲.
- ۴- ملأصدرا، *الحكمة المتعالية*، ج ۱، ص ۲۸-۳۵؛ همو، *الشواهد الربوبية*، ص ۲۴، ۲۶ و ۳۷.
- ۵- ر.ک: محمدحسین اصفهانی، *نهاية الدراية*، ج ۱.
- ۶- ملأصدرا، *الشواهد الربوبية*، ص ۲۴-۲۶.
- ۷- همان، ص ۳۷.
- ۸- لازمه معیار سبزواری همین بند است، ولی او عباراتی دارد که ظاهراً منافی با آن است (ملأهادی سبزواری، *تعليقه أسفار*، ج ۱، ص ۳۲-۳۳).
- ۹- محمدحسین اصفهانی، همان، ص ۱۹-۲۸.
- ۱۰- سیدروح‌الله موسوی خمینی، *مناهج الاصول*، ص ۳۵-۴۳.
- ۱۱- محمدکاظم آخوند خراسانی، *کفاية الاصول*، ص ۷.
- ۱۲- محمدحسین اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۱۹-۳۸.
- ۱۳- سیدروح‌الله موسوی خمینی، همان، ص ۳۵-۴۳.
- ۱۴- ارسطو، *متافیزیک*، ترجمه محمدحسن لطفی، کتاب چهارم، فصل یکم، ص ۱۲۱؛ همو، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، ص ۸۷.
- ۱۵- ابونصر فارابی، *کتاب البرهان*، ص ۲۷۵.
- ۱۶- همان، ص ۲۷۵-۲۷۸.
- ۱۷- ابن‌سینا، *الاشارات و التنبيهات*، ج ۱، ص ۵۷-۶۰.
- ۱۸- ابن‌سینا، *النجاة*، ص ۱۹۸.
- ۱۹- ابن‌سینا، *الشفاء (البرهان)*، مقاله دوم، فصل دوازدهم، ص ۱۲۶.
- ۲۰- محمدرضا مظفر، *المنطق*، ص ۳۲۶.
- ۲۱- ابن‌سینا، *الاشارات و التنبيهات*، ج ۱، ص ۲۹۸؛ نصیرالدین طوسی، *تجريد المنطق*، ص ۲۰۹-۲۱۵.

۱۰۰ □ معرفت فلسفی سال هشتم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۹۰

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الاصول*، ج دوم، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۴۱۷ق.
- ابن سینا، *الاشارات و التنبيهات*، ج دوم، قم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق.
- ، *الشفاء*، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی، ۱۴۰۴ق.
- ، *النجاة*، ج دوم، قم، المكتبة المرتضوية، ۱۳۵۷.
- ارسطو، *متافيزيك*، ترجمه شرف الدين خراسانی، ج دوم، تهران، گفثار، ۱۳۶۷.
- ، *متافيزيك*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸.
- اصفهانی، محمدحسین، *نهاية الدراية*، ج دوم، بيروت، مؤسسة آل البيت، ۱۴۲۹ق.
- طوسی، خواجه نصیرالدين، *تجريد المنطق*، بيروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
- فارابی، ابونصر، *كتاب البرهان*، قم، دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام، ۱۳۸۹.
- فیاضی، غلامرضا، *تعليقات بر نهاية الحكمه*، ج دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۱.
- مصباح، محمدتقی، *تعليقه على نهاية الحكمه*، قم، مؤسسه درراه حق، ۱۴۰۵ق.
- مظفر، محمدرضا، *المنطق*، ج سوم، قم، مكتبة بصري، ۱۴۰۸ق.
- معلمی، حسن، *پیشینه و پیرنگ معرفت شناسی*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- ملّاصدرا (صدرالدين محمدبن ابراهيم شيرازي)، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، ج سوم، بيروت، دار احياء التراث العربي، ۱۹۸۱م.
- ، *الشواهد الربوبية*، تهران، بنياد حکمت صدرا، ۱۳۸۲.
- موسوی خمینی، سيدروح الله، *مناهج الاصول*، ج دوم، قم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.